

کیمیایگر: آینه‌ی تمام‌نمای داستانهای شرقی

جواد صدیقی لیقوان

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

دکتر علی دهقان

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

چکیده:

از دیرباز ارتباط بین کشورها توسط روابط میسر بود که یکی از بارزترین روابط، رابطه‌ی اقتصادی و سیاسی بود. امروزه با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی و میسر شدن ارتباطات، یکی از بهترین پل‌های ارتباطی بین کشورها، روابط فرهنگی و ادبی به حساب می‌آید. در داد و ستد‌های فرهنگی و ادبی، هر کشور و تمدنی که قدیمی‌تر باشد، قدرت تأثیرگذاری بیشتری در کشورهای دیگر خواهد داشت. به طوریکه ادبیات شرقی، ادیبان جهان را تحت تأثیر خود قرار داده است. به عنوان مثال کتاب کیمیایگر، کتابی است که تأثیر شگرفی از داستانهای شرقی پذیرفته است؛ تا جایی که محتوای کل کتاب همان است که در چندین کتاب شرقی آمده است. موضوع این مقاله کتاب کیمیایگر می‌باشد. نکته‌ی حایز اهمیت این مقاله، این است که علاوه بر کتب شرقی، در مورد کتاب "هزار توه‌ای بورخس" نیز سخنی به میان آمده است - که تا به حال چندان مورد توجه محققان واقع نشده بود و به رابطه آن با کیمیایگر پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: هزار و یکشب، مثنوی، کیمیایگر، پائولو کوئیلو

مقدمه:

ادبیات هر کشور نشانگر فرهنگ، تاریخ، پیشینه‌ی ادبی و فرهنگی آن کشور به حساب می‌آید؛ این امر زمانی آشکار می‌شود که ادبیات دو کشور متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. «ارتباط گسترده با سایر کشورها و کنجکاو‌ی روز افزون انسان متجدد مبحث تازه‌ای را به نام ادبیات تطبیقی، وارد قلمرو ادبی کرده است؛ که آن عبارت است از مقایسه و سنجش ادبیات ملی با ادبیات سرزمین‌های دیگر» (اسلامی ندوشن، ۲۶۸، ۱۳۷۰)

«هم چنین بررسی اینکه این ادبیات چه چیزهایی را از ادبیات سایر ملل وام گرفته و چه چیزهایی به آنها بخشیده است.» (ندا، ۱۳۸۰، ۱۰)

محقق باید در پژوهش آثار تطبیقی بدون جانبداری و طرفداری آثار تحقیقی را مورد بررسی قرار دهد تا در انتهای کار معلوم شود که کدام کشور از کشور دیگر تاثیر پذیرفته است. بدیهی است که هر کشوری که دارای ادبیات غنی و پیشینه‌ی دیرینه‌ای باشد تأثیرش در ادبیات کشورهای دیگر بیشتر خواهد بود و سایر کشورها از ادبیات آن کشور تأثیر خواهد پذیرفت. پژوهشگران قلمرو ادبیات تطبیقی برای پژوهش آثار دیگر کشورها چاره‌ای جز آشنایی به زبان ملل دیگر ندارند و این جاست که اهمیت ترجمه مشخص می شود.

کشورهای غربی بعد از جنگهای صلیبی و آشنایی با ملل شرقی - اندک اندک - ذخایر ادبی و فرهنگی و... این کشورها را - با ترجمه کردن - به سرزمین های خود به سوغات بردند و بعد از اینکه فهمیدند این آثار چه کالاهای گرانبه‌ای هستند ترجمه‌ی آثار شرقی را در اولویت کاری خود قرار دادند و روز به روز بر شمار این ترجمه‌ها افزودند؛ بطوری که آثار ادبی جزء مهمترین ترجمه‌ها به شمار می رفت.

یکی از مهمترین کتبی که کشورهای غربی از ادبیات شرق ترجمه کرده اند کتاب " هزار و یکشب " می باشد. «اولین ترجمه‌ی هزار و یکشب (در اروپا) در فرانسه بسال ۱۷۰۴ توسط گالان منتشر شد» (مارتینو، ۱۳۸۱، ۱۹)

«طی قرون ۱۸م. کشور انگلستان که فعالیت‌های ادبی کشور فرانسه را مورد تعقیب قرار می داد و جز ترجمه‌ی آثار شرقی که در فرانسه نشر یافته بود، به کار دیگری نمی پرداخت، اولین ترجمه‌ی "هزار و یکشب" را تحت عنوان "حکایت های تفننی شبهای عربی" در اوایل قرن ۱۸ منتشر کرد.» (صفاری، ۱۳۵۷، ۲۱۴۶)

«چند سال بعد "سیر ریچارد برتون" در سال ۱۸۸۵ "کتاب هزار و یکشب" را در ده جلد به انگلیسی ترجمه کرد، که نسبتاً موفق بود» (صفاری، ۱۳۵۷، ۱۹۷)

این ترجمه‌ها آغازی بود برای داستان نویسان و ادیبان غربی که با سرلوحه قرار دادن داستان های این کتاب، خود را در ادبیات جهان نشان بدهند طوری که حتی دیگر- در سایه‌ی این کتاب - خود را سردمداران ادبیات درجهان معرفی کنند و با آفریدن آثاری - که تحت تأثیر هزار و یکشب بود - چنان آوازه‌ای کسب کنند که ادبیات جهان را دگرگون کنند اما با کمی تحقیق و پژوهش و با اندکی تامل در این آثار - حتی آثاری که بعنوان کتاب قرن شناخته می شوند - می توان فهمید که این آثار همان دست پرورده‌ی شرقی ها بود با این تفاوت که راوی آن بیگانه ... این آثار همان فرزندان خودمان بود ولی معرف آن بیگانه ...

روزگاری بود که کسانی مثل "کسروی" می گفتند: «ادبیات باعث عقب ماندگی و بدبختی کشور شده است و این ادبیات است که ذهن ما را به حقایق بسته و در خیال و رویا به زندگی ادامه می دهیم.» (کسروی، ۱۳۲۱، ۹،

و حتی می گفتند: «ترجمه‌هایی که اروپایی‌ها از آثار ما کرده اند به این دلیل است که ما را در گمراهی‌های خود رها کنند و با این ترجمه کردن‌ها ما را دلخوش کرده و خود به پیشرفت فکر کنند...» (کسروی، ۱۳۲۲، ۶)

اما اکنون با گذشت بیش از نیم قرن از این ادعاها می بینیم که بهترین کتاب قرن، پرفروشترین کتاب جهان، کتابی است که زاینده فکر شرقی و ایرانی بوده است؛ و این جاست که باید صلاهی دریغا و افسوس سر داد و گفت:

«سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد»
(حافظ، ۱۳۸۵، ۱۹۳)

آری ...

این جاست که با تحقیق در آثار ادبی غربی، باید فهمید که ادبیات این کشورها چقدر تشنه‌ی معنویات و چقدر در سراب بوده اند که کاری جز ویرایش آثار شرقی نداشته اند.

کتاب کیمیاگر - نوشته‌ی پائولو کوئیلو - کتاب مورد بحث ما در این مقاله می باشد، دلیل انتخاب این کتاب این است که نشان بدهیم ادبیات شرق در آفرینش برجسته‌ترین آثار ادبی جهان چقدر موثر بوده است؛ زیرا با خواندن کتاب کیمیاگر، داستانهای شرقی در ذهنمان تداعی می شود؛ داستانهایی که چندین قرن پیش توسط ادیبان و نویسندگان این سرزمین‌ها نوشته شده بودند ولی به دلایلی چندان نظر مخاطب را به خود جلب نکردند تا اینکه کسانی مثل "خورخه لوئیس" و "پائولو کوئیلو" وارد عرصه‌ی نویسندگی شدند و این داستان‌ها را در کتب خود گنجانند و منافع آن را متعلق خود کردند.

در این مقاله می‌خواهیم کاوشی کنیم بر اینکه آیا، کیمیاگری که بعنوان بهترین کتاب قرن بیستم شناخته شده است زاینده‌ی فکر نویسنده‌اش است، یا کتابی است که نویسنده‌اش آن را از کتاب دیگری وام گرفته و فقط به بسط و گسترش آن پرداخته است؛ به بیان دیگر، آیا نویسنده‌ی کیمیاگر واقعا خودش ابداع موضوعی کرده و یا اینکه موضوع داستان ملت دیگری را وارد ادبیات کشور خود کرده است.

برای روشن شدن این مسأله باید به ادبیات شرق رجوع کنیم، تا به گفته هایمان گواه ومدرك بیاوریم؛ برای این امر ابتدا چندین کتاب شرقی را ذکر می کنیم و به بیان داستان های آن کتب می پردازیم. کتاب هایی که مورد بررسی قرار می دهیم با توجه به تالیف زمانی و تاریخ نگارش آن به شرح ذیل می باشد:

۱- "هزار و یکشب" ۲- "عجایب نامه" ۳- "مثنوی معنوی" ۴- "هزار توهای بورخس" ۵- "کیمیاگر".

ابتدا چند کلمه ای درباره ی کتاب های مورد نظر:

*هزارویکشب: « داستانها و افسانه ها شباهت بسیاری به کولیان سرگردان دارند، اکتشاف اثری که از خود باقی گذاشته اند و جستجوی سرزمین اصلی آنها و منابع الهام یا تاریخ تولدشان بسیار دشوار است.» (صفاری، ۱۳۵۷، ۷) اینکه ما بگوییم "هزار و یکشب" زائیده ی تخیل کدام کشور و ملتی است کار بسیار دشواری است، زیرا "هزار و یکشب" خاستگاه و زمان معینی ندارد بلکه گذر زمان این کتاب را تکمیل کرده است.

«به هر حال کتاب "هزار و یکشب" - به صورت کنونی - معرف و آئینه ی دانش و نبوغ شرقی و دنیای اسلام می باشد.» (صفاری، ۱۳۵۷، ۷)

*عجایب نامه : « تالیف محمد بن محمود همدانی - قرن ۶ هجری - می باشد . علامه فروزانفر این کتاب را منبع اصلی مولوی در آفرینش "حکایت (آن شخصی که خواب دید آنچه می طلبد در مصر است) مثنوی" معرفی می کند.» (فروزانفر، ۱۳۷۲، ۲۲۰)

*مثنوی-معنوی: «تالیف مولانا جلال الدین بلخی - قرن ۷ هجری - می باشد.» (صفا، ۱۳۸۲، ۹۴)

«اگر به مآخذ داستانها و تمثیلات مثنوی نگاه بکنیم می بینیم که بیشتر حکایات در مثنوی - معنوی، پیش از زمان مولانا در کتابهای ادبی و تاریخی و روایات و اخبار - از نظم و نثر- وجود داشته است؛ و به همین سبب می توان گفت که مولوی متفکری داستان سراسر نه شاعری داستان پرداز. وی در ارکان اغلب داستانها به نحوی که آنها را با مقاصد عرفانی، تربیتی، اخلاقی، دینی و علمی متناسب می سازد، تصرف کرده و در کیفیت موضوع، مکان و قهرمانان آنها تغییرات بزرگی انجام داده است؛ با این توضیح که داستانهای بی رونقی را به کمال رسانیده و با نکته های جذابی تداوم ساخته است.» (وزین پور، ۱۳۸۰، ۳۸)

*هزار توهای بورخس: « خورخه لوئیس بورخس (۱۸۹۹-۱۹۸۶) - از برجسته ترین نویسندگان آرژانتین و آمریکای لاتین - نویسنده ی این کتاب می باشد.» (بورخس، ۱۳۵۶، ۸)

*کیمیایگر: «پائولو کوئیلو برزیلی (۱۹۴۷) نویسنده‌ی کتاب کیمیایگر می باشد. این کتاب در سال ۱۹۸۸ م. نوشته شده و در سال ۱۹۹۳ م. به چاپ رسیده است. این کتاب در بیشتر کشورهای جهان بعنوان پر فروش ترین کتاب سال معرفی شده است، بطوریکه پرفروش‌ترین کتاب قرن بیستم شناخته شده است.» (پاتریسیا مارتین، ۲۰۰۸، ۱)

اینک - بعد از کمی گزارش درباره‌ی کتاب‌ها - به بیان خلاصه‌ی حکایات موجود در کتاب‌ها می پردازیم.
*داستان - شب سیصد و چهل ونه - " هزار و یکشب": «در بغداد مرد ثروتمندی بود که قضای روزگار تمام دارایی او را از دستش گرفته بود، طوری که حتی مایحتاج زندگی خود را با رنج و زحمت به دست می آورد. شبی در خواب می بیند که هاتفی به او می گوید: تو باید به مصر بروی تا آنجا به گنج و ثروت دست یابی. مرد با هزاران درد و رنج به مصر سفر می کند، شبانگاهان به آنجا می رسد و در مسجدی می خوابد... از قضای بد او را به جرم دزدی دستگیر می کنند و به زندان می فرستند و آنجا با تازیانه از او استقبال می کنند. بعد از دو روز شحنة - در حال بازجویی - علت آمدنش را از بغداد به مصر می پرسد؛ و او خواب خود را تعریف می کند... شحنة هنگامیکه سخنان مرد را می شنود، می خندد و می گوید: ای کم خرد! من دوبار متوالی در خواب دیده‌ام که هاتفی به من گفته است: به بغداد برو که در حوض فلان خانه گنجی است، آنجا را بکن و گنج را پیدا کن، ولی من باور نکرده‌ام؛ اما تو به خاطر خوابی که دیده‌ای، شهر به شهر گشته‌ای و اینجا آمده‌ای. شحنة به مرد بغدادی می گوید که زود به شهر خود بازگرد و دیگر این طرف‌ها پیدا نشو. مردبغدادی به شهر مردبغدادی باز می‌گردد؛ طرفه آنکه نشانی‌هایی که شحنة داده بود خانه‌ی همان مرد بود، مردبغدادی چون به خانه می‌رسد حوض را می‌کند و به گنج و ثروت بی‌شماری می‌رسد.» (تسوجی، ۱۳۸۳، ۹۵۴)

*داستان "عجایب نامه": «گویند مردی را زنی درویش بود خانه‌ی داشت نام آن زهمن. چندین بار به خواب دید که گنجی یابد به دمشق؛ به حکم آنکه درویش بود به دمشق آمد و آنجا درماند. مردی گفت: از کجایی؟ و به چه کار آمده‌ای؟ گفت: از ری؛ و بعد خواب خود را تعریف کرد. مرد خندید و گفت: من چندین سال است که در خواب می‌بینم در ری خانه‌ی ای است که آنرا زهمن خوانند و در آن خانه گنجی است؛ بر خواب اعتماد نکردم اما تو مرد ساده‌ای هستی که... رازی چون این بشنید بازگردید و به خانه‌ی خود درآمد و زهمن را کند و هاونی زرین یافت و از آن توانگر شد.» (فروزانفر، ۱۳۷۲، ۲۲۰)

*داستان "مثنوی": « شخصی میراثی یافته بود، آن را تمام کرد و زار و فقیر ماند. در خواب هاتفی به وی ندا داد که غنای تو به مصر است؛ مرد از موطن خود بغداد به مصر رفت و آنجا شب هنگام به خاطر بی پولی می خواهد گدایی کند ولی شرم مانع از این کار می شود، سرگردان به این طرف و آن طرف می رود تا اینکه پاسبان به او مشکوک شده و او را دستگیر کرده و روانه زندان می کند؛ مرد بانگ و فریاد بر می آورد که دزد نیست و او را بخطا گرفته اند. پاسبان از مرد بغدادی علت آمدنش به مصر را می پرسد، آنگاه مرد بغدادی خواب و ماجرا را به پاسبان تعریف می کند. پاسبان او را ملامت کرده و می گوید: من بارها در خواب دیده‌ام که در بغداد در فلان کوی و خانه گنجی است ولی من هرگز باور نکرده‌ام. جالب آن بود که آن نشانه‌هایی که پاسبان می داد خانه‌ی همان مرد بود؛ وقتی پاسبان مرد بغدادی را آزاد کرد بلافاصله به خانه‌اش برگشت و همانجایی را که پاسبان گفته بود کند و به گنج خود دست یافت.» (مولوی، ۱۳۷۸، ۱۰۸۵)

*داستان "هزار توهای بورخس": «مخبران صادق روایت کرده اند که: در قاهره مرد ثروتمندی بود که تمام دارایی خود را بجز خانه‌ی پدری به دیگران بخشیده بود طوری که مایحتاج زندگی خود را با رنج و زحمت فراوان به دست می آورد. شبی از شبها او در زیر درخت حیاط خانه اش می خوابد و در خواب می بیند که به او می گویند: تو باید به اصفهان بروی تا به مال و ثروت دست پیدا کنی؛ مرد قاهره‌ای فردای آن روز عازم سفر می شود و با هزاران مصیبت خود را به اصفهان می رساند؛ شب هنگام وقتی به اصفهان می رسد در مسجدی می خوابد ولی او را به جرم دزدی دستگیر و روانه زندان می کنند و بعد از چند روز تحویل داروغه می دهند. داروغه از مرد قاهره‌ای علت آمدنش به اصفهان را می پرسد و او کل ماجرا را تعریف می کند؛ داروغه با شنیدن سخنان مرد قاهره‌ای می خندد و می گوید که: ای مرد ساده دل! من خود چندین بار در خواب دیده‌ام که در حیاط خانه‌ای در قاهره، باغچه‌ای است و در آن باغچه درخت انجیری، پشت آن درخت، حوضی فواره‌ای؛ که زیر آن حوض گنجی نهفته است، ولی چندان توجهی به آن خواب ها نکرده‌ام؛ ولی تو شهر به شهر با رنج‌های بسیاری آمده‌ای تا خوابت را تعبیر کنی! داروغه با عصبانیت به او می گوید: فردا گورت را از اصفهان گم کن و به شهرت بازگرد. آدرسی که داروغه داده بود، آدرس خانه‌ی همان مرد بود. مرد قاهره ای بلافاصله رهسپار قاهره می شود و آن مکان را می کند و به گنج و دارایی می رسد و زحماتش جبران می شود.» (بورخس، ۱۴۷، ۱۳۵۶)

*داستان "کیمیگر": «سانتیاگو چوپانی است که در کنار یک کلیسای قدیمی اسپانیا مشغول چرای گوسفندانش بود که در آن حین او را - زیر درخت چناری - خواب در می رباید؛ و در خواب می بیند که اگر

به " اهرام ثلاثه مصر " برود آنجا به گنجی دست می یابد که ثروتمند می شود. این خواب چندین شب متوالی برای او تکرار می شود؛ ابتدا به این خواب ها اطمینان نمی کند تا اینکه سرانجام تصمیم می گیرد عازم سفر شود تا به گنج خود دست یابد. سانتیاگو در راه با هزاران مشکلات و خوشی ها روبرو می شود تا اینکه خود را به اهرام مصر می رساند. هنگامیکه سانتیاگو در اهرام مصر مشغول کندن زمین بود صدای پایی را می شنود؛ و در این هنگام می بیند که مردان مهاجمی به او نزدیک می شوند. رئیس مهاجمان از سانتیاگو علت کندن زمین را می پرسد و سانتیاگو بعد از چندین بار اصرار مهاجم، به او کل ماجرا و خواب خود را تعریف می کند و می گوید که تا بحال هیچ چیز پیدا نکرده ام .

رئیس مهاجمان به سانتیاگو می گوید که تو ابله‌ی! چون من هم چندین بار در خواب دیده‌ام که باید به اسپانیا به کلیسای خرابی بروم و آنجا زیر درخت چناری را بکنم و به گنج برسم ؛ ولی من اصلاً این حرفها را باور نکرده‌ام. سانتیاگو با شنیدن این سخنان بدون هیچ وقفه‌ای، خود را به اسپانیا می رساند و شبانگاهان به کلیسا می رساند و با آرامش می خوابد صبح زود شروع به کندن زمین – آنجایی که رئیس مهاجمان گفته بود – می کند و بعد از نیم ساعت به گنج خود می رسد و ثروتمند می شود.» (کوئیلو، ۱۳۷۷)

حاشیه ای پیرامون " هزار تو های بورخس": داستانی از کتاب "هزار تو ها" به این دلیل در این مقاله گنجانده شده است که به خواننده نشان داده شود که قبل از " پائولو کوئیلو" نویسنده ی غیر شرقی دیگری نیز این موضوع شرقی را به تحریر در آورده است؛ ولی مثل " کوئیلو" به بسط و گسترش آن نپرداخته و حتی رعایت امانت کرده و داستان را به نام خودش نوشته، بلکه در ابتدای داستان – آنگونه که آقای میر علایی ترجمه کرده- با نقل قول « مخبران صادق » (بورخس، ۱۳۵۶، ۱۴۷) بیان کرده است. به هر حال داستان این کتاب سندی است بر اینکه داستانهای شرقی مورد توجه نویسندگان غیر شرقی بوده است و برخی از نویسندگان غیر شرقی در تلاش بوده اند که داستانهای شرقی را از قالب و متن اصلی شان در آورده و با کمی ویرایش و گسترش به نام خودشان به تحریر در آورند.

حاشیه ای پیرامون " کیمیاگر": آنگونه که هویدا است کیمیاگر کتابی است که نویسنده‌ی آن تحت تأثیر کتاب های ترجمه شده‌ی داستانهای شرقی قرار گرفته است و تنها کار بزرگی که انجام داده این است که به اصل موضوع شاخ و برگ داده تا موضوع را به گونه‌ی دیگری بیان کند بی خبر از آنکه هر قدر مسأله را پیچیده تر کرده همان قدر به اصل موضوع – که تأثیر پذیری از داستانهای شرقی است – نزدیک شده است .

نویسنده ی کیمیاگر چندین جا به کتاب " هزار و یکشب " و "اسامی شرقی " اشاره کرده که به عنوان نمونه چندین مورد را ذکر می کنیم :

۱- مرد انگلیسی هنگام ورود به شهر کیمیاگر - در حالیکه برای دیدار او بی قرار است - می گوید: «گویی قسمتی از قصه های "هزار و یکشب " است.» (کوئیلو، ۱۳۷۷، ۱۵۸)

۲- سانتیاگو هنگام ورود به چادر کیمیاگر، زیبایی چادر را اینگونه معرفی می کند: «چادری که زیبایی درون آن، افسانه های "هزار و یکشب " را تداعی می کند.» (کوئیلو، ۱۳۷۷، ۲۰۴)

۳- اسم دختری که "سانتیاگو" عاشقش شده بود، اسم یک دختر عربی بود: «سانتیاگو می پرسد: اسم تو چیست؟ دختر جوان می گوید: اسم من فاطمه است.» (کوئیلو، ۱۳۷۷، ۲۶۹)

نتیجه گیری:

با بررسی داستان های متفاوت طرح شده، مشخص می شود که نتیجه وهدف کل داستانها یکی است؛ حتی اگر در محتوا و کمیت آنها تفاوتی داشته باشد به شالوده وبنیان اصلی داستان لطمه ای وارد نشده است. حتی مثلاً کتاب کیمیاگری که آن همه، موضوعات فرعی دارد، باز هم نتیجه ی داستان با دیگر داستانها یکسان است .

نتیجه ی کل داستان ها این است که: «گنج مقصود دور نیست، در خانه است و طلب بیرونی که جستجوی آن ضرورت دارد برای آن است که نشان آنرا در خانه توان یافت. پیداست که تا سالها جستجو در میان نباشد جوینده نمی داند که آنچه از بیگانگان طلب می کرده جز در وجود خود او نیست.» (زرین کوب، ۱۳۶۷، ۴۴۳)

یا به بیان دیگر می توان نتیجه ی کل داستانها را در این گونه بیان کرد:

«ای نسخه ی نامه ی الهی که تویی وی آینه ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی»

(رازی، ۱۳۸۳، ۴۰)

منابع و مأخذ:

- اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۷۰) جام جهان بین، تهران: گلشن.
- حافظ، شمس الدین، (۱۳۸۵) دیوان حافظ، خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
- رازی، نجم الدین، (۱۳۸۳) گزیده ی مرصاد العباد، محمد امین ریاحی، تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۶) بحر در کوزه، تهران: علمی.
- صفا، ذبیح ا...، (۱۳۸۲) تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوس.
- صفاری، کوب، (۱۳۵۷) افسانه‌ها و داستانها در ادبیات انگلستان، تهران: دانشگاه تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۲) مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی و معنوی، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد، (۱۳۲۱) فرهنگ است یا نیرنگ، تهران: پیمان.
- کسروی، احمد، (۱۳۲۲) حافظ چه می گوید، تهران: اردی بهشت.
- کوئیلو، پائولو، (۱۳۷۷) کیمیاگر، حسین نعیمی، تهران: ثالث.
- لوئیس بورخس، خورخه، (۱۳۵۶) هزار توها، احمد میرعلایی، تهران: کتاب زمان.
- ماترین، پاتریسا، (۲۰۰۸) «زندگی نامه کوئیلو»، com.paullo.Coelho.www
- مارتینو، ژان پیر، (۱۳۸۱) شرق در ادبیات فرانسه، جلال ستاری، تهران: مرکز.
- مولوی بلخی، محمد، (۱۳۸۰) مثنوی معنوی، محمد رضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- کریم زمانی، (۱۳۷۸) شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
- ندا، طه، (۱۳۸۰) ادبیات تطبیقی، زهرا خسروی، تهران: فروزان.
- وزین پور، نادر، (۱۳۸۰) آفتاب معنوی، تهران: امیر کبیر.
- هزار و یکشب، (۱۳۸۳) عبداللطیف تسوجی، تهران: هرمس.